

ادیب طوسی

استاد دانشگاه

## مکتوب چهارم

دوست عزیز در نامه سوم یادآور شدم که تعدادی از لغت های دخیل لازم نامتناسبند و باید از زبان فارسی دور شوند و جای آنها را واژه های متناسب فارسی اشغال کند و چون معادل فارسی ندارند ناگزیر باید فرهنگستان زبان آنها را از میان لپچه ها برگزیند و یا در صورت عدم امکان با روش صحیحی در صدد وضع آنها برآید، اما کار بهمین جا خاتمه پیدا نخواهد کرد چه با این عمل تنها بتصفیه زبان پرداخته ایم در حالیکه بتوسعه آن نیز احتیاج داریم.

توضیح آنکه زبان فارسی نظر بسوابق ادبی هزارساله خود برای بیان مفاهیم ادبی و شرح احساسات و ماجراهای عشقی کاملاً آمادگی دارد و از این جهت بمرحله کمال خود رسیده اما از جنبه های دیگر ناقص است و نمیتوان بدون کمک لغات خارجی موضوعی علمی یا صنعتی را با این زبان بیان کرد و علت آن عدم توجه اولیای امور باین مسئله در طی پنجاه سال اخیر بوده که در برخورد با علوم و صنایع جدید عوض اینکه در صدد وضع و انتخاب لغت برای مفاهیم تازه برآیند تنها بگرفتن لغتهای خارجی اکتفا کرده اند و در نتیجه صدها لغت علمی و صنعتی خارجی وارد زبان ما شده و روز بروز نیز بعلت ترقی علوم و صنایع بر تعداد آنها میافزاید و اگر کار بهمین منوال بگذرد دیری نخواهد گذشت که زبان فارسی کاملاً تحت سلطه لغات خارجی درآمده طبیعت و نهاد ایرانی خود را از دست میدهد، بنابراین تأدیر نشده باید در صدد چاره کار برآیند و از راه انتخاب یا وضع کلمات فارسی لازم زبان

ایرانی را برای بیان مقاصد علمی و صنعتی آماده سازند تا مانند زبانهای ملل مغرب بتوان هر مقصود علمی را با آن شرح داد .

ملل مغرب از پنجاه سال پیش باین فکر بوده اند و با پیدایش هر علم یا کشف و اختراع هر موضوع لغاتیرا هم که برای بیان آنها لازم بوده بر اساس موازین علمی در زبان خود بوجود آورده اند و در آینده نیز همین روش را دنبال میکنند اینستکه می بینیم زبان آنان در بیان علوم و اختراعات و صنایع توانائی کامل دارد ولی زبان ما بعلت بی توجهی از پیشرفت بازمانده و باصطلاح درجا زده است .

تا جائیکه امروزه باید بوسیله لغات خارجی حوائج علمی و صنعتی خود را رفع کند و این برای زبان فارسی که همه گونه استعداد پیشرفت دارد و دارای سوابق ادبی و علمی هزار ساله میباشد عیبی بزرگ است که باید هر چه زودتر درصدد رفع آن بر آئیم و اگر در گذشته غفلت کرده ایم اکنون بجهبران مافات برخیزیم .

برای این منظور باید فرهنگستان زبان قبلاً فهرستی از تمام لغات علمی و صنعتی خارجی تهیه کند و در پنج مرحله آنها را بمعادل فارسی تبدیل کند باین ترتیب که :

در تهران و شهرستانها میان ارباب حرف و صنایع بگردند و تمام اصطلاحات معمول میان آنانرا گرد آورند و هر کدام را که معادل با یکی از لغتهای خارجی تشخیص دادند بجای آن لغت خارجی بکار برند چنانکه مردم نیز گاهی همین عمل را انجام میدهند و در نتیجه کلماتی از قبیل : لوله ، زانو ، دوشاخه ، آب گرمکن ، بادزن برقی ، سکدست ، بدنه ، دنده ، مهره ماسوره ، پره ، سرپوش ، ماکو ، چرخ ، کارخانه ، آج لاستیک ، گیرنده ، فرستنده ، انبردست ، پیچ و مهره ، خار ساعت ، نذره بین ، دوربین ، و غیره بوجود آمده

۲ - هیئتی بنواحی مختلف ایران مخصوصاً نقاط کوهستانی و جنگلی بروند

و اسامی گل‌ها و گیاهها و حیوانات و حشرات هر منطقه را با مشخصات و عکس تهیه کنند و پس از شناخت قطعی نام هر یک را بجای نام خارجی آن انتخاب نمایند و از اینراه اسامی گیاهانی همچون: آل، ارمک، کجوله، لوف، ازازه، زالزالک، جل وزغ، بزغمه، آلاش، لواش، شایبیک و مانند اینها بزبان فارسی افزوده شود.

۳- در کتب طبیبی و فرهنگها اسامی بسیاری از نباتات طبیبی و امراض وجود دارد که میتوان بارسیدگی کامل مشخصات آنها را معین کرد و پس از تشخیص بجای نامهای خارجی معمول داشت، اینکه میگوئیم رسیدگی کامل از آن جهت است که اغلب این اسامی در فرهنگها بعلل زیر مشخص نیستند و غالباً نمیتوان نوع و جنس آنها را تشخیص داد زیرا:

الف - مقداری لغت معمول وجود دارد که دانسته یا ندانسته بوسیله اشخاصی در کتب لغت ضبط شده و از آنجمله است لغات دساتیر و شعوری.

راجع بدساتیر در نامه گذشته سخن گفتیم و درباره شعوری باید گفت که بیچاره اغفال شده و عده‌ای کسبه و تجار ایرانی در اسلامبول که اشتغال شعور بر با فرهنگ نویسی میدانسته‌اند برای تفریح لغاتی جعل کرده بنام لغت صحیح باو میدادند و او نیز با کمال سادگی با اطمینان اینکه آنان اهل زبانند همه را پذیرفته و در کتاب خود آورده و بعد از وی بوسیله جانس، ریچاردسن، اسپگاش، گولیس، لاستن، منتسکی، پیانکی دمنز نقل شده و بنظر آنندراج، فرنودسار و فرهنگ نظام و شاید فولوس و دسائی و حتی دزی نیز رسیده و همه باین دام افتاده اند (۱).

برای نمونه يك لغت از شعوری و شاهد آن نقل میشود.

در حرف «پ» آمده پازبا = پا زهر، ابوالعالی گوید:

گر کند تأثیر دل زهر قهرغم بخود      بهر رفش ساز آندم ساغر می بازبا

ملاحظه میفرمائید که نه شعر وزن و معنی درستی دارد و نه لغت بازبا میتواند جای پازهر را بگیرد. اگر پژوهش دقیق نشود ممکن است همانگونه که فرهنگستان سابق

بدام لغات دساتیر افتاد فرهنگستان فعلی نیز در بندساخته‌های شعوری بیفتند .

ب - بعضی لغات بعلت نارسائی خط و تصرفات جاهلانه نساخ و محفف شده و فعلا صورت اصلی آن بر ما معلوم نیست مگر اینکه بررسی کامل بعمل آید، مثلاً در فرهنگ معین تز و تر هر دو بمعنی « صعوه » آمده و ناچار یکی از دو صورت غلط است . و باز در همان فرهنگ بشته و بشنزه و بشنزه هر سه بمعنی « چنگالی » آمده در حالیکه بشته صحیح است و لفظی ترکی است . این قبیل لغات باید مورد بررسی کامل واقع شود تا صحیح را از ناصحیح تشخیص دهیم .

ج - در معنی بعضی کلمات خلل و انحرافی روی داده مثلاً کلمه سمندر که بصورت‌های : سامندر ، سمندن ، سمندور ، سالاماندر و سالامندرا ذکر شده در اصل کلمه ایست یونانی بصورت Salamâdrâ و در لائین بشکل Salamandra آمده و جانور است از خانواده کلباسه‌ها ، حیوانیست بطول ۲۵ سانتیمتر با پوستی تیره رنگ و لکه‌های زرد تند که در اماکن تاریک و نمناک زندگی میکنند و تغذیه وی از حشرات است و جانور است بی آزار .

این لغت در فرهنگها چنین معنی شده : سمندر بر وزن قلندر نام جانور است که در آتش متکون میشود ، گویند مانند موش بزرگی است و چون از آتش برهیاید میمیرد و بعضی گویند همیشه در آتش نیست . . . .

این اشتباه ریشه قدیمی دارد و قدم‌ای ما نیز تصور میکردند که سمندر حیوان یا مرغیست که در آتش زندگی میکند چنانکه رودکی گفته :

بآتش درون بر مثال سمندر      بآب اندرون بر مثال نهنگان

بنا بر این میتوان تصور کرد که معنی این لغت در موقع نقل از یونانی دچار انحراف شده باین ترتیب که چون سمندر در لائین بمعنی « فرشته موکل آتش »

نیز هست از خلط دو معنی معنی ثالثی برای آن تراشیده و مرغ یا جانوری ساخته‌اند که در آتش متکون می‌شود و یا در آتش زندگی می‌کند :

از این قبیل اشتباهات کم نیست ولی بهمین يك مثال اکتفا کردم ، در هر حال باید قبل از انتخاب لغات این اشتباهات مرتفع شود .

د - در معنی و شکل بسیاری از کلمات اجمال و ابهام وجود دارد بطوریکه خواننده چیزی دستگیرش نمی‌شود ، مثلاً در برهان می‌خوانیم : سپیدخار داروئیست که در کوهها و مرغزارها بهم رسد و آنرا بعربی شوکه البیضا خوانند « یا اصطرك صمغی است سرخ سیاهی مایل و بعضی گویند صمغ درخت زیتون است . یا : هلیانه داروئیست که آنرا شاهتره گویند : خارش و جرب را نافع است .

این قبیل معنی کردن موجب شده که امروزه ما اغلب نباتات و بعضی حیوانات را از روی نام قدیمشان نمیتوانیم تشخیص دهیم . . . همچنین گاهی برای لغت چند معنی محتمل ذکر شده و معلوم نیست کدام يك از معانی را باید پذیرفت . - چنانکه در برهان آمده : خرس گیاه یعنی گیاه خرس و بیخ آن گیاه شقافل است و خرس آنرا بسیار دوست دارد و بر غمت تمام خورد و بعضی گویند : زردک بری است « بعضی گویند کرفس صحرائیست » .

این ترتیب لغت نویسی ما را در معنی اغلب گیاهان طبی دچار اشکال ساخته و وظیفه فرهنگستان زبانست که در رفع این اشکال بکوشد و با بررسی کامل صورت و معنی صحیح لغات طبی را مشخص سازد و سپس به تطبیق آنها با لغات خارجی بپردازد. درباره لغاتی که در کتب طبی آمده نیز این قبیل اشتباهات وجود دارد و محتاج بتحقیق و تتبع است .

و اما درباره اصطلاحات ریاضی ، طبیعی ، فلسفی که از قدیم برای ما مانده

نظر من اینست که کلمات متناسب اگر چه عربی باشد باید حفظ شود و فقط اصطلاحات نامتناسب را عوض کنیم .

۴ - در مرحله چهارم میتوان غرض و خودخواهی را کنار گذاشت و با مراجعه بکتاب علمی دانشگاهیان بیطرفانه درباره معائنی که برای لغات خارجی کرداند ، قضاوت نمود ، توضیح آنکه هر يك از استادان در تألیفهای خود برای قسمتی از لغات علمی خارجی معادل فارسی ساخته و بکار برداند ، فرهنگستان زبان میتواند این ساخته ها را با دقت و بیطرفی بررسی کند و هر کدام را صحیح و خوب تشخیص داد بپذیرد ، مثلاً دوست دانشمند من جناب دکتر خانلری در دستوری که برای کلاسهای دبیرستان نوشته اند قسمتی از اصطلاحات دستوری را بفارسی برگردانده اند که بنظر من اغلب آنها زیبا است و میشود از آنها استفاده کرد .

همچنین استادان دیگر و نویسندگان کتب علمی از قبیل طب ، فیزیک ، شیمی یا ریاضیات و غیره که عموماً در این راه کوشیده اند و باید دید چگونه از عهده اینکار برآمده اند و تا چه حد میتوان از موضوعات آنها استفاده کرد .

از آنچه گفتم باین نتیجه میرسیم که باید کلمات و اصطلاحات خارجی را تا هر جا که ممکن است با کلمات و اصطلاحات عرفی یا کتابی یا وضعی موجود در زبان فارسی که از هر جهت معادل و مناسب باشند عوض کنیم و برای بقیه طبق موازین و اصول زبان فارسی بوضع لغت بپردازیم ، من نظر خود را در این باره در مکتوبهای آینده ابراز خواهم داشت .

مملکت حیره که با اسم پایتخت آن شهر حیره نامیده شده در زیر سلطنت ملوک لخمی یا ماناذه در سواحل جنوبی فرات تا بادیه شام و کوفه نفوذ داشته و در واقع میان عراق و داخله عربستان واقع بود .  
( تاریخ پرویز تاجنکیز )